

چرا کمیته صلح نوبل نسل‌کشی غزه را کاملاً نادیده گرفت؟

وقتی نوبل کوراست!



محمدعلی زیدانبار

غزه، حالاً بیش از دو سال است که درگیر نسل‌کشی است، در این دو سال افراد و گروه‌های زیادی تلاش کردند که صدای غزه باشند، برای صلح در خاورمیانه تلاش کنند یا با هر روشی که به آن اعتقاد دارند صدای مردم غزه را به گوش جهانیان برسانند. برای اولین بار طی دوران بعد از جنگ جهانی دوم، افکار عمومی سراسر جهان در مورد اینکه در یک بحران، ظالم کیست و مظلوم کیست به توافق رسیدند، با این حال، صلح نوبل ۲۰۲۵ نشان داد که در میان نخبگان و تصمیم‌گیران «جهان آزاد» در هنوز بر همان پاشنه سابق می‌گردد.

برنده نوبل ۲۰۲۵، یک اپوزیسیون بسیار معمولی!

کمیته نوبل نوژ روز جمعه ۱۰ اکتبر ۲۰۲۵، «ماریا کورینا ماچادو» سیاست‌مدار و فعال مدنی ونزوئلایی را به عنوان برنده جایزه صلح نوبل امسال اعلام کرد. در بیانیه رسمی کمیته آمده است که این جایزه به پاس «تلاش‌های مستمر و برای پیشبرد حقوق دموکراتیک، تقویت جامعه مدنی و حمایت از گذار مسالمت‌آمیز قدرت در ونزوئلا» اهدا شده است. ماچادو که از چهره‌های برجسته اپوزیسیون ونزوئلا محسوب می‌شود، در سال‌های اخیر به دلیل محدودیت‌های سیاسی و فشارهای حکومتی از حضور در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ بازماند، اما همچنان به فعالیت در عرصه‌های مدنی و اجتماعی ادامه داده است. کمیته نوبل در توضیح انتخاب خود تأکید کرد که او «نمادی از پایداری و شجاعت مدنی در برابر استبداد» است و تلاش‌هایش الهام‌بخش جنبش‌های دموکراسی‌خواه در سراسر آمریکای لاتین به‌شمار می‌آید. اعطای جایزه صلح نوبل ۲۰۲۵ به ماچادو بازتاب گسترده‌ای در محافل سیاسی و رسانه‌ای جهان داشته و از سوی عمده ناظران به عنوان پیامی در حمایت از روایت غرب از ارزش‌های دموکراسی، آزادی و حقوق بشر در شرایط جهانی پر تنش تعبیر شده است. در این میان منتقدین باور دارند که در وضعیت کنونی جهان، اعطای نوبل صلح به یک سیاست‌مدار معمولی ونزوئلایی، در اصل بی‌توجهی به آلام و رنج‌های مردمی است که دو سال است در حالتجربه عجیب‌ترین و عریان‌ترین نسل‌کشی قرن بیست و یکم هستند.

اعلام نام ماریا کورینا ماچادو، سیاست‌مدار و فعال اپوزیسیون ونزوئلایی، به عنوان برنده جایزه صلح نوبل ۲۰۲۵، واکنش‌های گسترده‌ای را در محافل سیاسی و حقوق بشری جهان برانگیخت. در کنار استقبال برخی دولت‌ها و نهاد‌های غربی از این انتخاب، گروهی از تحلیلگران و فعالان مدنی آن را تصمیمی سیاسی دانستند که با فلسفه بنیادین جایزه صلح نوبل هم‌خوانی ندارد. نخستین محور انتقادات، به رویکرد نظامی و مداخله‌جویانه ماچادو بازمی‌گردد. مخالفان می‌گویند او نه صرفاً یک کنشگر صلح، بلکه سیاست‌مداری است که در برهه‌هایی از بحران ونزوئلا ایده مداخله خارجی برای تغییر حکومت حمایت کرده است. به گفته منابع رسانه‌ای، ماچادو در سال ۲۰۱۸ نامه‌ای به رهبران اسرائیل و آرژانتین نوشت و خواستار «استفاده از نفوذ و قدرت آنان» برای اعمال فشار بر دولت کاراکاس شد. از دید برخی تحلیلگران، چنین موضوعی با معیارهای سنتی صلح که در اساسنامه جایزه نوبل تصریح

شده، سازگار نیست و انتخاب او بیش از آن‌که نشانه‌ای از تقدیر از فعالیت مسالمت‌آمیز باشد، رنگ و بوی سیاسی دارد. دومین محور، به پیوند‌های ماچادو با سیاست‌های اسرائیل و حزب لیکود مربوط است. او در سخنانی پیش‌تر خود اسرائیل را «هم‌پیمان آزادی» خوانده و گفته بود «مبارزه ونزوئلا مبارزه اسرائیل است» او همچنین متعهد شده است که اگر بر مسند دولت بنشیند، سفارت ونزوئلا در رژیم عبری را به قدس اشغالی منتقل خواهد کرد. این موضع‌گیری‌ها از سوی برخی نهاد‌های مدنی از جمله «شورای روابط اسلامی-آمریکایی» مورد انتقاد قرار گرفت. منتقدان می‌گویند که حمایت آشکار از حزب لیکود و نادیده گرفتن سیاست‌های آن در قبال غزه، با روح بی‌طرفانه جایزه صلح ناسازگار است و می‌تواند پیام سیاسی خاصی به همراه داشته باشد. در محور سوم، ابهام در تعریف «صلح» و زمان‌بندی اعطای جایزه مطرح شده است. منتقدین می‌پرسند آیا این انتخاب، تجلیل از دستاوردی واقعی در مسیر صلح است یا تلاشی برای تشویق فرایندی سیاسی همسو با خواسته‌های ابر قدرت‌های غربی درآید. به باور این گروه، اهدای جایزه در زمانی که ونزوئلا همچنان درگیر بحران سیاسی عمیق است، می‌تواند نوعی مداخله غیرمستقیم در معادلات داخلی و حتی یک تشویق به آشوب در ونزوئلا تعبیر شود. در کنار این نقدها، بخشی از واکنش‌ها از سوی فعالان حقوق بشر در حوزه فلسطین نیز شکل گرفته است. آنان می‌گویند با وجود شدت بحران انسانی در غزه و فعالیت برجسته کنشگرانی چون «عیسی عمرو» و «جف هالپر»، این افراد در روند انتخاب نوبل نادیده گرفته شدند. همچنین برخی گزارش‌ها از کنار گذاشته شدن نام «فرانچسکو آلبالانس»، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور سرزمین‌های اشغالی، خبر داده‌اند. در چنین شرایطی، وقتی نخبگان جهان اول، به راحتی هر چه تمام‌تر نبرد علیه فحیح‌ترین جنایت معاصر را به طور کل نادیده می‌گیرند و پرايشان فعالیت‌های یک اپوزیسیون غرب‌گرا مهم‌تر از مبارزه علیه نسل‌کشی یک رژیم طرف‌دار غرب می‌شود؛ این امر نشانه‌ای از «سوگیری ساختاری» در نظام‌های بین‌المللی است که بیشتر تمایل به تقدیر از چهره‌های همسو با قدرت‌های جهانی دارند تا فعالانی که در برابر این ساختارها ایستاده‌اند. با وجود آن‌که کمیته نوبل مطابق سنت، جزئیات فرایند انتخاب و دلایل رد نامزد‌ها را فاش نمی‌کند، مجموعه این واکنش‌ها بخشی فراگیر درباره معیارهای انتخاب برنده، تعریف واقعی صلح و نقش ملاحظات ژئوپلیتیکی در جواز بین‌المللی را در سطح جهانی دامن زده است.

صلح نوبل، کارنامه‌ای پراز ابهام

آنگ سان سوچی، سال‌ها پس از آنکه جایزه صلح نوبل را دریافت کرد، یکی از خون‌بارترین نسل‌کشی‌های معاصر را رقم زد. شیمون پرز پس از دریافت جایزه نوبل و در سال ۱۹۹۶ به اجرای عملیات «خوشه‌های خشم» علیه حزب الله پرداخت و ماچادو این روزها به شکل علنی از رژیم اسرائیل حمایت می‌کند، آنان را پرچمدار آزادی می‌نامد و از اینکه مردم جهان رنج یهودیان را درک نمی‌کنند ناراضی است! او همچنین اخیراً با نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم اسرائیل تماسی تلفنی داشته است و علاوه بر اینکه تلویحاً ادعا کرده مقاومت مردم منطقه علیه رژیم عبری توسط ایران رهبری می‌شود؛ از آنچه خودش مدعی شده و آن را تلاش رژیم اسرائیل علیه «شرارت ایران» نامیده است تشکر کرده و ادعا کرده است که ایران نه تنها علیه اشغالگران عبری، بلکه علیه ونزوئلانیز فعال است. بانگ‌اهی به رویکرد جایزه صلح نوبل، به‌ویژه در انتخاب‌هایی مانند ماریا کورینا ماچادو، می‌توان نتیجه گرفت که جهت‌گیری این جایزه بیشتر بازتاب‌دهنده سیاست‌های غربی است تا تلاش‌های واقعی برای صلح و حقوق بشر. این امر موجب شده است که برخی از جوامع و فعالان در مناطق مختلف جهان، به‌ویژه در جنوب جهانی، این جایزه را به عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشی به سیاست‌های غربی و نادیده گرفتن بحران‌های انسانی در مناطق خود ببینند، انتقاداتی که حداقل در سال ۲۰۲۵ بیش از هر زمان دیگری معقول و منطقی به نظر می‌آید.

سخن آخر، حرفی که سارتر زد و شنیده نشد!

ژان پل سارتر بزرگترین جنجال تاریخ نوبل را با رد کردن دریافت آن رقم زد، او برای توضیح این کار خود نامه سرگشاده‌ای منتشر کرد که در بخشی از آن می‌گوید: «می‌دانم که جایزه نوبل به خودی خود جایزه بلوک غرب نیست، اما چنین چیزی از آن می‌سازند و یحتمل حوادثی پیش آید که در اختیار اعضای فرهنگستان سوئد نیست. هم‌اکنون روست که در شرایط کنونی جایزه نوبل به طور عینی امتیاز ویژه نویسنده‌گان غرب و یا یایغان شرق، تلقی می‌شود. مثلاً این جایزه به پابلونرودا که از بزرگ‌ترین شاعران آمریکای جنوبی است، داده نشد. یا به بوریس پاسترناک، نویسنده تبعیدی شوروی خیلی پیش از شولوخف طرف‌دار شوروی نوبل را اعطا کردند، در حالی که می‌توانستند تعادل را در سمت دیگری و با رویکرد دیگری ایجاد کنند. در گریوردار جنگ الجزایر که «اعلامیه ۱۲۱ تن» را امضا کرده بودیم، جایزه نوبل را با حق شناسی می‌پذیرفتم. زیرا در آن زمان این افتخار تنها از آن من نبود، بلکه آن آزادی که به خاطرش مبارزه می‌کردیم، نیز سهمی می‌برد. ولی چنین پیش‌نیامد و اینک پس از پایان آن مبارزه است که این جایزه را، به دلایلی کاملاً متفاوت به من می‌دهند.» و به حرف سارتر که تازه در مورد جایزه ادبی نوبل مطرح شده به شکل کلی صحیح است، نوبل، جایزه‌ای است که به ترویج آنچه که کشورهای شمال جهانی می‌پسندند می‌پردازد، عمدتاً بدون جهت‌گیری هدفمند سیاسی و بیشتر به عنوان بخشی از روح این جایزه؛ اما وقتی به صلح نوبل نگاه می‌کنیم، گویی عمده وجود دارد که حتی قتل عام مردم اشغال شده نیز، مستقیم یا غیرمستقیم، مورد تحسین قرار بگیرد!



تنها باری که یک فلسطینی جایزه نوبل صلح را دریافت کرد، توافق اسلو شروعی بر به رسمیت شناختن روایت غرب فلسطین بود